

بهاءالدین خرمشاهی

اصطلاحات قرآنی در محاوره فارسی

نفوذ قرآن مجید در ذهن و زبان مسلمانان، از اهل علم و غیر اهل علم، بسیار عظیم و وصف ناپذیر است. امثال و حکم قرآنی هم که در ادب عربی و فارسی به کار می رود، فراوان و شمارش ناپذیر است. در مقاله حاضر، بعضی اصطلاحات و تلمیحات قرآنی را که نه در زبان رسمی و ادبی، بلکه در عرف محاوره فارسی به کار می رود آن هم نه به نحو استقصا و استیفا، بلکه نمونه وار و با استمداد از حافظه (چون در این باره متن مدونی وجود ندارد) عرضه می داریم.

قرآن. نام قرآن مجید با انواع تعابیر، در تداول محاوره فارسی امروز به کار می رود. فی المثل گویند:

۱. هفت قرآن در میان «که تعویذگونه ای است (مانند هفت کوه در میان) که پیش از نام بردن مصیبت یا درد و رنجی صعب گویند. مانند: گوش شیطان کر، حاشا لمن یسمع، دور از جناب، دور از حضار، به دیوار می گویم.»

۲. مگر قرآن غلط می شود؟ که در موردی گویند که کسی مته به خشخاش می گذارد و سختگیری و دقت و سواسی به خرج می دهد، و برای تعدیل روش او می گویند. یا همین تعبیر را به این صورت ادا می کنند که: قرآن که غلط نشده است (نمی شود).

۳. قرآن کمرت را بزند. به کسی می گویند که قسم دروغ، یا لایبالی وار به قرآن می خورد.

۴. انواع قسم خوردنها به قرآن کریم در محاوره فارسی سابقه و رواج دارد از به قرآن که ساده ترین آنهاست تا به قرآنی که (در) سینه محمد (ص) است، تا به سی جزء قرآن، یا به آیه های قرآن، به کلام الله مجید، یا در موارد خیلی بحرانی و حاد کسی که کارد به استخوانش رسیده است، برای آن که داد خواهی اش مؤثرتر باشد می گوید: دو دستی می زخم روی قرآن، (به قصد قسم خوردن به آن) که چنین و چنان است.

بسم الله الرحمن الرحيم. گفتن این کلمه مقدس و شعار مسلمانی را، بسمله یا تسمیه [=آیه تسمیه] گویند. هیچ دعا یا کلام مقدس دیگر به این اندازه در زندگانی روزمره مسلمانان سراسر جهان، و نیز فارسی زبانان ایران، تداول و رواج ندارد. این عبارت، که در واقع *یک آیه کامل قرآنی* است و در آغاز صد و سیزده سوره قرآن مجید (جز سوره نهم که توبه یا برائت نام دارد و چون برائت خداوند و رسول (ص) او را از مشرکان با صراحت هر چه تمامتر بیان می دارد، به قصد برائت استهلال، یا دلایلی که مفسران یاد کرده اند، بدون *بسم الله نازل شده است*) آمده است. این عبارت، یا کلمه مقدس، موزون است لذا در آغاز دهها منظومه فارسی آمده است: نظامی در آغاز مخزن الاسرار گفته است:

بسم الله الرحمن الرحيم هست کلید در گنج حکیم^۲.

بسمل، مخفف و کوتاه شده *بسم الله الرحمن الرحيم* است و به ذبح یا حیوان مذبوح می گویند چون به هنگام ذبح برای آن که ذبحی شرعی باشد، باید برای سر بریدنش، *بسم الله الرحمن الرحيم* بگویند. از این جا در ادب فارسی *بسمل*، و *بسمل کردن*، نیم *بسمل* (نیمه جان) و نظایر آن از آغاز شعر فارسی تا کنون به کار رفته است. مسلمانان، اعم از اهل سنت و شیعه، در آغاز هر کار (مهم)ی، *بسم الله الرحمن الرحيم* می گویند از جمله هنگام آغاز کردن غذا، یا *فی المثل* آغاز *یک سخن* یا سخنرانی، یا نوشتن *یک نامه* یا کتاب. نیز حتی در رساله های عملیه و کتب فقهی آمده است که مرد باید به هنگام نزدیکی با

همسرش این کلمه مقدس را بر زبان آورد. و چه بسا اصطلاح تخم نایسم الله، از همین جا ناشی شده باشد، و اشاره به این داشته باشد که نطفه فلان کودک که نحس و شیطان و بازیگوش است، بدون ادای این کلمه بسته شده است.

بسم الله، به عنوان مخفف و کوتاه شده «بسم الله الرحمن الرحيم» به کار می رود و آن را در مقام دعوت و تعارف برابر با «بفرما» به کار می برند، و این کار برد حتی در شعر نظامی (قرن ششم هجری) سابقه دارد:

ماییم و نوای بی نوایی بسم الله اگر حریف مایی

یا در این شعر نه چندان ادیبانه، که چاووشان با صدای دلنشین می خوانند:
هر که دارد هوس کرب و بلا بسم الله.

اول بسم الله، یعنی آغاز، یا آغار آغاز يك چیز. مثلاً می گویند: «اول بسم الله آمدی نسازی»

بسم الله بسم الله

۱. وقتی گفته می شود که بخواهند از حادثه‌هایلی سخن بگویند مثلاً: «بسم الله بسم الله دستش از این جا قطع شده بود.»

۲. یعنی آهسته، آهسته.

۳. یا یعنی با ترس و لرز.

يك کاربرد بسم الله الرحمن الرحيم، یا بسم الله، برای استعاذه و تعویذ است. مثلاً دفع جن یا ارواح شریره. از همین جاست که می گویند «مثل جن از بسم الله فرار می کند»، یا «فلانی با فلانی مثل جن و بسم الله هستند.»

بعد از بیان این مقدمات، و با تصریح به این نکته که ما با مبحث عظیم و دامنگستر امثال و حکم قرآنی در این مقاله کار نداریم، زیرا پرداختن به آنها حجمی به اندازه کتاب می خواهد و کتابها در زمینه امثال قرآن که در ادب فارسی و عربی به کار می رود، نوشته اند، کلمات یا اصطلاحات و تعبیرات بعدی را، با نظم الفبایی یاد می کنیم.

از نقیر تا قطمیر

یعنی همه چیز^۳. مثل از سیر تا پیاز. نقیر، دو بار در قرآن مجید به کار رفته است^۴. یعنی سوراخک پشت دانه خرما^۵.

قطمیر فقط يك با ردر قرآن مجید به کار رفته است^۶. یعنی پوست تنک بر پیچیده بر دانه خرما.

اغلب تشبیهات و تعبیرات قرآنی ناظر به فرهنگ و زندگی عربهای معاصر با حضرت رسول (ص) است. لذا برای رساندن کوچکی ناچیزی، از این چیزهای ملموس و عینی که همه مخاطبان اوکیه قرآن می شناخته اند، استفاده شده است.

اللَّهُ أَعْلَمُ

یعنی خدا داناتر است. غالباً در محاوره، گوینده برای آن که ادب شرعی را رعایت کند، یا به نوعی خود را دارای خرس قاطع و اطلاعات جامع نشان ندهد، می گوید: [یا واللّه] أعلم. احتمالاً مقتبس از آیه ۱۲۴ سوره انعام است:

«اللّه اعلم حیث یجعل رسالته»

خداوند بهتر می داند که رسالتش را بر عهده چه کسی بگذارد.

گاه نیز می گویند:

«اللّه اعلم بحقائق الامور»

خداوند به حقایق امور داناتر است.

ان شاء الله

ان شاء الله (که گاه به غلط بر سر هم به صورت انشاء الله هم می نویسند) یعنی اگر خدا بخواهد. در سوره کهف، چنین می فرماید:

«و هرگز در هیچ کاری مگو که من فردا کننده آن هستم. [و بگو] مگر آن که خدا بخواهد؛ و چون [ان شاء الله گفتن را] فراموش کردی [هنگامی که به یاد آوردی] پروردگارت را یاد کن و بگو باشد که پروردگار من مرا بهتر از این

هم به راه آورد^۷».

به این آیه (یعنی آیه اول) آیه مشیت می گویند و به عمل گفتن «ان شاء الله» که لازمه توحید و ادب شرعی است، استثناء می گویند. مفسران و محمدبن اسحاق، صاحب سیره نبوی معروف، می گویند:

چون سوره کهف آمد، حضرت رسول (ص) بسیار شادمان شدند و با جبرئیل گلایه کردند که چرا مدتی از آوردن وحی تأخیر کرده است:

«جبرئیل، علیه السلام، گفت: ای محمد، ما به فرمان خدای عزوجل فرود می توانیم آمدن... و سبب دیر آمدن من ای محمد، آن بود که چون کافران از تو سؤال کردند، تو ایشان را وعده دادی که فردا جواب سؤالهای شما باز دهم، و نگفتی ان شاء الله^۸».

در عرف امروز اسلام و تشیع هم مسلمانان این رسم مقدس الهی را پیگیرانه رعایت می کنند و هرچه را که به آینده و عزم و اراده ای در آینده مربوط شود، به قید زیبایی ان شاء الله (که در تلفظ محاوره گاه به صورت «ایشا لا» هم گفته می شود) مقید و مزین می کنند. و بدینسان تکیه بر حول و قوه شخصی را ترک کرده، تکیه و توکل به خداوند می کنند.

انکراالصوات

انکراالصوات یعنی ناخوش ترین صداها یا آوازه ها، در محاوره فارسی غالباً گفته یا شنیده می شود که می گویند «فلانی صدای انکراالصواتش را انداخت سرش»، یا «چه صدای انکراالصواتی...» و نظایر آن، در قرآن مجید، می فرماید:

«واغضض من صوتك ان انكر الاصوات لصوت الحمير^۹».

و صدایت را پوشیده بدار، بیگمان ناخوشترین صداها، صدای دراز گوشانست

همچنین در مواضع دیگر قرآن مجید، از بانگ برداشتن در نماز، یا دعاء یا حضور رسول الله (ص) نهی شده است^{۱۰}.

باقیات صالحات

در محاوره فارسی کراراً گفته و شنیده می شود که فی المثل می گویند: «اگر این کار را بکنید، نفع دنیا و آخرت دارد، باقیات صالحات است.» یا «خوشا به حالتان که کارتان باقیات صالحات است.» باقیات صالحات، که صورت درست عربی آن الباقیات الصالحات است، دوبار در قرآن مجید به کار رفته است. الباقیات جمع الباقیة است؛ یعنی پایدار، ماندگار، الصالحات جمع الصالحة است؛ یعنی شایسته.

می فرماید

«... و الباقیات الصالحات خیر عند ربك ثواباً و خیر املاً ۱۱.»

... و کارهای ماندگار شایسته نزد پروردگارت خوش پاداش تر و امید بخش تر است.

می فرماید:

«.... و الباقیات الصالحات خیر عند ربك ثواباً و خیر مرداً ۱۲.»

و کارهای ماندگار شایسته در نزد پروردگارت خوش پاداش تر و خوش عاقبت تر است.

مفسران در معنی و مصداق الباقیات الصالحات، چند وجه گفته اند:

۱. تسبیحات اربعه

۲. نمازهای پنجگانه

۳. مطلق اعمال صالحه اعم از واجب و مستحب.

بوی الرحمن

در بیان محاوره، و دقیقتر بگوییم در عرف عامیانه فارسی چنین تعبیری هست که می گویند «فلانی بوی الرحمانش بلند است» یا «بوی الرحمانش می آید.» و مراد از آن این است که رفتنی و مردنی است و از قراین و امارات چنین بر می آید که وقت مردنش نزدیک است. توضیح آن که در مجالس فاتحه خوانی یا ختم که در ایران برگزار می گردد، قاری، علاوه بر آن که آیات و

اشعار بسیاری می خواند، در پایان بخش اول از مجلس فاتحه، و پیش از آنکه واعظ یا خطیب به منبر فرا رود سوره الرحمن را که سوره پنجاه و پنجم قرآن مجید است، به طور کامل یا فقط آیات اولیه آن را با صدای بلند، به شیوه ترتیل یا تغنی، می خواند: «بسم الله الرحمن الرحيم . الرحمن . علم القرآن . خلق الانسان . علمه البيان .» (الی آخر)

بهبانه های بنی اسرائیلی

بنی اسرائیل، همان اسباط دوازده گانه اند که زاد و ولد دوازده فرزند یعقوب (فرزند اسحاق فرزند ابراهیم خلیل علیهم السلام) هستند. چون نام دیگر یعقوب، اسرائیل است، لذا به آنان بنی اسرائیل گفته اند. بنی اسرائیل کما بیش برابر با عبرانیان یا قوم یهود است. بنی اسرائیل در خواستهای مکرر و بی پایانی از پیامبرانشان، مخصوصاً از موسی (ع) داشتند. و خداوند با درخواست یا بدون درخواست پیامبرانشان بر آنان نعمتهایی ارزانی داشته بود، از جمله این که آنان را از آل فرعون که شکنجه شان می دادند، نجات داده بود، و در مدت چهل سالی که در بیابان سرگردان بودند، ابری بر آنها سایه افکنده بود و دو خوراک معجزه آسای من (بعضی از مفسران آن را ترنجبین دانسته اند) و سکوی (بعضی از مفسران آن را بلدرچین دانسته اند) بر آنان فرستاده بود، ولی آنان می گفتند: ما از غذای واحد دلتنگ شده ایم و به جای آنها، سیر و عدس و بقولات در خواست می کردند. یا با وجود آن که به خداوند ایمان داشتند، در خواست کردند که خداوند را آشکارا ببینند و صاعقه آنان را فرا گرفت و از پای در آمدند و باز به دعای موسی (ع) زنده شدند. بهانه های دیگر بنی اسرائیل در مورد داستان بقره بود که قتل ناحق و مرموزی در میان بنی اسرائیل رخ داده بود و قاتل نامعلوم بود. خداوند دستور داد که گاوی را با مشخصات معین بکشند و پاره ای از بدن آن را به بدن مقتول بزنند تا زنده شود و قاتل خود را معرفی کند. و بنی اسرائیل برای آن که مبادا این راز فاش شود در مورد رنگ گاو و سن و سال او مکرر در مکرر سؤال می کردند و به اصطلاح بهبهانه های بنی اسرائیلی می گرفتند.^{۱۲}

امروزه، به انواع بهبهانه های لجوجانه و بی دلیل، که برای دفع الوقت، یا

کتمان حق و دست به سر کردن صاحب حق انجام می‌گیرد، بهانه‌های بنی اسرائیلی می‌گویند.

به درك اسفل

به درك اسفل. يك تعبير توبيخ آميز و منفي است. مانند به جهنم، في النار. في المثل کسی به کسی می‌گوید: «در هر حال من شرایط شما را نمی‌پذیرم» طرف که گویی از کوره به در رفته است، با تغییر می‌گوید: «به درك اسفل» این تعبیر که صورت درست تر قرآنی آن «الدرك الاسفل» است، فقط يك بار در قرآن مجید به کار رفته است:

«ان المنافقين في الدرك الأسفل من النار ولن تجد لهم نصيرا^{۱۴}».

منافقان در طبقه زیرین جهنم جای دارند و هرگز برای آنان یآوری نخواهی یافت.

تا [هم] فيها خالدون

شادروان دهم خدا در تعریف این عبارت نوشته است:

«هم فيها خالدون جمله آخر آیه الكرسی است. و چون این آیه طویل و مفصل

است، از تا هم فيها خالدون چیزی طویل را اراده کنند^{۱۵}».

وجه تسمیه دیگری هم می‌توان ملاحظه کرد و آن این است که آیه الكرسی، آیه ۲۵۵ از سوره بقره است که اول آن «الله لا اله الا هو الحي القيوم» و آخر آن «وهو العلی العظیم» است. ولی در قرون اخیر دو آیه بعدی را که از «لا اکراه فی الدین» شروع و به «هم فيها خالدون» ختم می‌شود، جزو آن گرفته‌اند. با این ملاحظه، وقتی که کسی می‌گوید تا هم فيها خالدون، یعنی تا حداکثر تفصیل یا تطویل ممکن، و به قول معروف تا منتهای معراج.

تبارك الله

در مقام تعجب و تحسین، مترادف باریک الله، ماشاء الله، احسنت، و نظایر آن به کار می‌رود. در قرآن مجید «تبارك الله رب العالمین^{۱۶}» و «تبارك الله احسن الخالقین^{۱۷}» و چند مورد دیگر به کار رفته است. نیز «تبارك الله»

ثمن بخش

ثمن بخش یعنی بهای ناچیز و توسعاً مزد یا دستمزد بسیار اندک. منشأ قرآنی این تعبیر در آیه ۲۰ سوره یوسف است که در حق یوسف - علیه السلام - می فرماید:

«و شروه بثمان بخش دراهم معدودة و كانوا فيه من الزاهدين.»

و او را به ثمن بخش فروختند، به چند درهم اندک شمار، و به [کار و بار] او بی علاقه بودند.

جابه جاك نعبد [کنعبد]، جا به جا ك نستعين [کنستعين]

شادروان ده خدا در ذیل «جا کنعبد و جا کنستعين» نوشته است:

«مثلی است عامیانه که از آیه ایاک نعبد و ایاک نستعين [سوره فاتحه، آیه ۵]

ساخته اند. و از آن اراده کنند که هر کسی یا هر سخنی را جایگاهی است^{۱۸}».

جزء بیست و نهم است

این تعبیر در دو اثر جاودانه علامه دهخدا، یعنی امثال و حکم و لغت نامه وارد نشده است، و معنای آن به نحو منجز و مستند به راقم این سطور معلوم نیست. در عرف محاوره امروز وقتی می گویند «فلان چیز جزو بیست و نهم است» کما بیش این معنی از آن برمی آید که مهم و اساسی نیست. مانند این که فلان چیز چرخ پنجم است. اما این معنی را نمی توان موجه و مستند کرد؛ زیرا قرآن سی جزء [=جزو] است و همه ارزش مساوی دارند چه جزء اول، چه بیستم، چه بیست و نهم، چه سی ام.

الخبیثات للخبیثین

یعنی ناشایسته ها برای ناشایستگان است. وقتی که چیز بدی نصیب آدم بدی، یا آدم بدی دچار چیز بدی می شود گویند: «الخبیثات للخبیثین» در آیه ۲۶ سوره نور به کار رفته است. عکس آن «الطیبات للطیبین» است.

خسر الدنيا والآخرة

به کسی گویند که در موردی مرتکب یا دچار عملی شود که نه نفع مادی

دارد نه نفع معنوی، بلکه زیان مادی و معنوی دارد. خَسِرَ (بر وزن خشن) یعنی زیانکار، و الدنيا والآخرة هم که معنایش معلوم است. این عبارت در آیه ۱۱^۱ سوره حج به کار رفته است.

ذرة المثلثال

این عبارت یا ترکیب، صورت مقلوب (به قلب نادرست) از ترکیب اضافی قرآنی «مثلثال ذرة» است، که در چند آیه قرآنی به کار رفته است^{۱۹} و معنای آن «همسنگ ذره» است یا «به سنگینی ذره ای»، ذرة المثلثال هم می خواهد همان معنی را افاده کند. یعنی به اندازه سر سوزن، یا پر پشه و نظایر آن.

رطب و یابس

رَطْب هم‌ریشه با رطوبت و مرطوب است، یعنی تر. یا بس از ریشه یُبَس و بیوست است، یعنی خشک. و در قرآن مجید آمده است:

«ولا رطب ولا یابس إلا فی کتاب مبین^{۲۰}».

و هیچ تری و هیچ خشکی نیست مگر آنکه در کتابی مبین [لوح محفوظ] مسطور است. جای تعجب است که رطب و یابس قرآنی، در عرف فارسی تغییر معنی داده است و به جای آنکه کنایه از همه چیز باشد، «کنایه از دوگونه سخن بی معنی و خوب است... کنایه از سخن صحیح و ناصحیح... رطب و یابس گفتن یا به هم بافتن، یعنی بی اندیشه گفتن، سخنان درست و نادرست گفتن...^{۲۱}».

سی جزء قرآن

قرآن به سی جزء مساوی تقسیم شده است که در طبع رسمی از جمله در قرآن به کتابت عثمان طه یا مصحف المدینه که هر ساله به حجاج اهدا می کنند، و قرآنی است عالمگیر و در حکم مصحف رسمی جهان اسلام است، هر جزء در بیست صفحه (هر صفحه در ۱۵ سطر) کتابت شده است. گاه برای آن که قسمی را مؤکدتر سازند به جای آن به قرآن یا به قرآن مجید قسم بخورند، می گویند: به سی جزء قرآن.

شَدْرُسْنَا

این ترکیب عجیب و غریب که مرکب از ش + درست + نا می باشد، با گرده برداری از شَغَلْتَنَا ساخته شده است. می گویند که مردی ساده دل، به قرائت قرآن مجید مشغول بود تا رسید به این عبارت:

«شَغَلْتَنَا اموالنا و اهلونا... ۲۲.»

اموال ما و خانواده ما، ما را مشغول داشت.

و غَلْتَنَا که در شَغَلْتَنَا برای او ایهام سمعی داشت و با شَغَلْتَنَا (ش + غلط + نا) تداعی شد و او چون ساحت مقدس قرآن را از غلط منزّه می دانست، آن کلمه را قیاساً درست کرد، لذا آن را با درست ترکیب و تصحیح کرد و در نهایت شَدْرُسْنَا خواند. مانند مورد دیگر که کسی «فی بیوتِ اذنِ الله ان تُرْفَعُ ۲۳». را به صورت «فی بیوتُ» خوانده بود و در پاسخ اعتراض کسی که به او گفته بود، غلط خوانده ای، گفته بود «اذن الله ان ترفع» یعنی که خداوند اجازه داده است که رفع داده شود.

صد قل هو الله

قل هو الله را که آغاز سوره اخلاص است، برای دفع چشم زخم می خوانند. و گوینده، هنگامی که با چیزی زیبا، یا حیرت انگیز، مواجه است، با گفتن «صد قل هو الله» می خواهد برساند که چشم زخم نمی رساند. چنانکه سعدی گوید: «قل هو الله الاحد چشم بد از روی تو دور.»

الطيبات للطيبين

الطيبات للطيبين یعنی پاکیزه ها برای پاکیزگان یا شایسته ها برای شایستگان است. در موردی به کار برند که بخواهند برسانند که فلان چیز مرغوب شایسته صاحب آن است، و در واقع نوعی تعارف و خوشامدگویی است. در قرآن کریم، آمده است:

«... والطيبات للطيبين والطيبون للطيبات... ۲۴.»

عم جزو

همان طور که در توضیح مربوط به سی جزء قرآن گفته شد، قرآن کریم را از دیر باز به سی جزء مساوی تقسیم کرده اند. جزء [=جزو] سی ام قرآن با سوره نبا آغاز می گردد و سوره نبا اولین آیه اش «عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ» است. پس وجه تسمیه جزو عم یا عم جزو این است. عم مخفف «عن + ما» است، «عمَّ يتساءلون» یعنی مردمان از چه چیز گفت و گو و پرس و جو می کنند؟ همچنین از قدیم که آموزش ابتدایی در مکتبخانه ها انجام می گرفت، عم جزو جزو کتابهای درسی بود. و در محاوره فارسی عباراتی نظیر این گفته و شنیده می شود که «فلانی سوادش در حد عم جزو است» یا «حتی عم جزو هم نمی تواند بخواند». گفتنی است که بعضی، حتی از اهل فضل، که از منشأ این کلمه و وجه تسمیه «عم جزو» خبر ندارند و آن را فقط از افواه شنیده اند، آن را به صورت «عمه جزو» می نویسند، و به خیال خودشان لابد اول آن با «عمه باجی» که فی المثل مکتب دار است، ربط دارد. و حتی لغت نامه دهخدا علاوه بر مدخل «عم جزو» مدخل «عمه جزو» هم دارد.

فاتحه

فاتحه از فتح است یعنی گشاینده و آغازگر. نخستین سوره قرآن مجید که همه مسلمانان در نمازهای پنجگانه شبانه روزی قرائت می کنند، یعنی سوره ای که به حمد معروف است، در اصل الفاتحه و فاتحة الكتاب نام دارد. خواندن سوره فاتحه در نمازهای پنجگانه واجب است و بدون آن نماز درست نیست. اما پس از قرائت آن، سوره بعدی را می توان از هر يك از سوره های قرآن با (رعایت شرایطی) انتخاب کرد، که معمولاً سوره اخلاص [= توحید = قل هو الله] انتخاب می شود.

نکته دیگری که در مورد فاتحه باید دانست این است که محدثان و به تبع آنان مفسران برای هر يك از سوره های قرآنی فضیلت و خواص معنوی قائلند و برای قرائت هر کدام ثوابی یاد کرده اند. نکته دیگر این است: این عقیده نیز

در میان ما مسلمانان و شیعیان شایع است که می توان کار خیری به نیت درگذشتگان انجام داد . یعنی فی المثل نماز یا سوره هایی از قرآن مجید خواند و ثوابش را نثار روح پدر یا مادر یا بزرگان و علمای گذشته کرد . و از دیرباز خواندن سوره فاتحه برای شفای بیماران و بر بالای سر و بستر آنان و نیز برای شادی و طلب آمرزش روح درگذشتگان رسم بوده است و مجالسی که برای یاد بود و بزرگداشت متوفایی بر گذار می گردد، چون رکن آن خواندن سوره فاتحه است، به مجلس فاتحه خوانی معروف است. و از این جا چنین تعبیراتی در محاوره فارسی رواج یافته است که می گویند اگر فلان مربی یا کاپیتان تیم ملی فوتبال، کنار برود، فاتحه تیم ملی ما در المپیک آینده خوانده است . پس فاتحه چیز را خواندن، یعنی از آن قطع امید کردن، یا آن را از دست رفته تلقی کردن . همچنین فاتحه خواندن، به معنی اهمیت و اعتبار دادن هم به کار می رود. مثلاً می گویند (غالباً در جملات منفی): «به حرف من فاتحه هم نمی خواند» یعنی به حرف من اهمیتی نمی دهد. یا باطنز می گویند «اختیار دارید، این بچه ها که من می بینم برای پدر و مادرشان فاتحه بی الحمد هم نمی خوانند» فاتحه بی الحمد یعنی هیچ. یعنی این بچه ها در زمان حیات یا مemat پدر یا مادرشان کوچکترین ارج و اعتباری برای آنان قائل نیستند. یا مثلاً می گویند: هزار خدمت برایش انجام دادم، يك فاتحه بی الحمد هم نخواند.»

فتبارك الله احسن الخالقين

یعنی بزرگا و متبركا خداوندی که بهترین آفرینندگان است. این عبارت قرآنی که در آیه ۱۴ سوره مؤمنون، و با تغییر بعضی عبارات در سوره های دیگر^{۲۵} نیز به کار رفته است، در مقام تحسین جمال یا برومندی کسی به کار می رود. معروف است (و من در تفسیری ندیده ام) که چون خداوند خلقت انسان را کامل کرد و انسان که اکمل و اجمل مخلوقات است، به صنع اتقن الهی پدید آمد حق تعالی به تحمید ذات خود پرداخت و فرمود: «فتبارك الله احسن الخالقين.»

فی النار

جزو تعبیرات توبیخ آمیز است. مانند به جهنم، به درك اسفل. فی المثل بچه ای قهر می کند و چیزی را از دست پدر یا مادرش نمی گیرد، پدر یا مادر با تغییر می گوید: «فی النار که نمی خواهی»

کن فیکون

کن یعنی باش و موجود شو، فیکون، یعنی سپس [بیدرنگ] می شود، یا موجود می شود. «کن» را امر ایجاد خداوند گویند که البته کنایه است. یعنی خطاب لفظی در کار نیست. از جهت تمثیل و تقریب به ذهن انسانی، چنین تعبیر شده است که خداوند چون ایجاد چیزی یا اجرای امری را بخواهد، به آن می فرماید: «کن». در این جا عرفا و مفسران بحثهای علمی باریکی کرده اند که آیا شیء قبل از موجود شدن شیء است، یا قابلیت خطاب دارد یا خیر؟ بعضی گفته اند که همه چیز قبل از آن که وجود عینی خارجی پیدا کند، در علم الهی و در حالت اعیان ثابته، وجود علمی دارد، و در واقع به آن وجود علمی خطاب می شود، و آن از ساحت علم، به ساحت عین می آید و وجود خارجی یا تحقق پیدا می کند. تعبیر «کن فیکون» پنج بار در قرآن مجید به کار رفته است^{۲۶}. از جمله می فرماید:

«أَئِمَّا قَوْلِنَا لَشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَا أَنْ نَقُولَ كُنْ فَيَكُونُ»^{۲۷}.

همانا سخن ما خطاب به چیزی آنگاه که اراده اش کرده ایم این است که می گوییم، باش و بیدرنگ موجود می شود.

شگفت آور است که این تعبیر قرآنی در عرف محاوره فارسی، تحول و تغییر معنای بسیاری پیدا کرده است. و به سه صورت به کار می رود:

۱. اسمی: کن فیکون: «چرا این خانه کن فیکون است؟». (یعنی ویران است، یا شلوغ - پلوغ و ریخته - پاشیده است).

۲. فعل لازم: آن کارخانه را به توپ بستند، و در آن واحد کن فیکون شد (یعنی ویران شد).

۳. فعل متعدی: آمریکاییها هیروشیما را کن فیکون کردند.

ملاحظه می شود که در عرف محاوره، یا عرف غیر رسمی فارسی، کن فیکون به معنای درب و داغان، و ویرانه و واژگون و زیر و زبر و نظایر آن به کار می رود. یعنی امریاجادی [الهی]، به صورت امر اعدامی در آمده است. و این از شگفتیها و خرد ناپذیریهای زبان است.

ما شاء الله

ما شاء الله یعنی آنچه خدا بخوهد. این کلمه منشأ قرآنی دارد؛ از جمله آمده است:

«ولو لاذ دخلت جنتك قلت ما شاء الله لا قوة الا بالله... ۲۸.»

و چرا چون وارد باغت شدی نگفتی این است آنچه خدا خواهد، و تاب و توانی جز از سوی خدا نیست.

فرهنگ اسلامی، با اشاراتی که در قرآن مجید (از جمله در آخر سوره قلم) هست و نیز تصریحات مندرج در احادیث نبوی به چشم زخم که در عرف به آن «چشم زدن» می گویند اعتقاد دارد و گفته اند که برای دفع چشم زخم و به اصطلاح تعویذ، می توان آیه و آن یکاد (شرحش خواهد آمد) خواند، یا همین کلمه «ما شاء الله» را گفت. شادروان دهخدا شخصاً یادداشتی در لغت نامه درباره این کلمه نوشته است:

«مخفف ما شاء الله کان [و] مال می شأ لم یکن [هر چه خدا خواست همان می شود، و آنچه نخواهد نمی شود] است. چون کسی یا چیزی در حسن و زیبایی و خوبی، کسی را شگفت آید، ما شاء الله گوید؛ و آن را چون تعویذی شمارند که آن چیز را از چشم بد بیننده و شگفت آورنده مصون دارد. جمله را گاه دیدن چیزی سخت نیک گویند، دفع چشم زخم را. [برابر است با] بنام ایزدی بنا میزد، تبارک الله، تعالی الله، چشم بد دور.»

همو، در دنباله این مطلب می افزاید که در مقام تحسین و مترادف با بارک الله، مرحبا، آفرین، احسنت نیز به کار می رود. همچنین برای تشجیع و تشویق هم به کار می رود. گاه نیز از طریق طنز و تهکم، فی المثل برابر با خیط

کردی، خراب کردی به کار می رود. فی المثل به کسی که اتومبیل زیبایی را به دیواری کوبیده و قر کرده است می گویند: «ماشالاً [= ماشاء الله] چی کردی؟» یا: «ماشالآت باشه، چه خبرته». شنیدن ماشاء الله، یعنی تن به تشویق بیجا دادن و بر آن دل نهادن. چنانکه گویند: «ماشالاً - ماشالاً [شنیدن] آدم را بیچاره میکند» یا: «پسره را با ماشالاً - ماشالاً شیر کردند و فرستادند جلو»

مَنَاعُ الْخَيْرِ

مَنَاعُ الْخَيْرِ از مَنَاعُ که صیغهُ مبالغه از منع است یعنی بسیار بازدارنده، و خیر به معنای خیر و خوبی تشکیل یافته است، و به کسی گفته می شود که از رسیدن یا رساندن خیر به دیگران مضایقه دارد. مثلاً می گویند: «آقا جان بگذار دلال بیچاره هم دستش به چیزی بند شود، چرا مَنَاعُ الْخَيْرِ می شوی؟» صورت درست قرآنی آن: مَنَاعُ لِلْخَيْرِ است و در قرآن مجید دوبار^{۲۹} به کار رفته است. مصداق بارز مَنَاعُ الْخَيْرِ همان کسی است که در عرف عامیانه به او گویند: «نه خود خورد، نه کس دهد، گنده کند به سگ دهد.»

نَسِياً مَنَسِياً

این دو کلمه تقریباً به یک معنی است: از یاد رفته و فراموش گردانده شده. فی المثل می گویند: «بعد رفت به کویت دیگر کسی خبری از او ندارد: نَسِياً مَنَسِياً شد.» منشأ قرآنی آن در آیه ۲۳ سوره مریم است که از قول مریم، علیها السلام، می فرماید:

«قالت يا ليتني مت قبل هذا و كنت نسياً منسياً»

گفت ای کاش پیش از این مرده بودم و از یاد رفته و فراموش گردیده بودم.

نور علی نور

نور علی نور، که گاه در فارسی بدون تنوین در نور اول تلفظ می شود، در اصل یعنی نور در نور، نوری بر نوری افزوده شد و اصطلاحاً یعنی امری یا چیزی خوب است و همراه چیز یا امر خوب یا خوبتر دیگرست. مانند گل بود به

سبزه نیز آراسته شد. مثلاً می گویند: « جواد آقای ما بچه درس خوانی بود، نمازخوان هم شده است: نور علی نور، یا « جمعمان جور بود آقای صمدی هم وارد شدند. نور علی نور» منشأ قرآنی این عبارت، در آیه ۳۵ سوره نور است.

وان یکاد

مراد از وان یکاد آیه ما قبل آخر سوره قلم است:

«وان یکاد الذین کفروا لیزلقونک بابصارهم لما سمعوا الذکر و یقولون انه لمجنون»

و اگر چه نزدیک بود که کافران چون قرآن را شنیدند، به تو چشم زخم برسانند [= تو را چشم بزنند] [ولی خداوند نگذاشت].

بعضی آیه بعدی را نیز مکمل آن می دانند:

«و ما هو الا ذکر للعالمین»

و حال آن که آن [قرآن] جز پندآموزی برای جهانیان نیست.

مفسران در شأن نزول این آیه گویند که کافران مردی را از قریش که به شورچشمی و چشم زنی معروف بود، و گاو و شتر رابه اصابت چشم از پای می انداخت برانگیختند که حضرت رسول (ص) را چشم بزند، و خداوند این آیه را نازل کرد و حضرت (ص) را مصون داشت. از حسن بصری نقل است که گفته است: دوی چشم زخم قرائت این آیه است.^{۳۰}

سنایی گوید:

نقاش که بر رخ تو پرگار افکند فرمود که تا سجده بر نهدت یکچند
چون نقش تمام گشت ای سرو بلند می خواندوان یکادومیسوخت اسپند^{۳۱}.

حافظ گوید:

حضور خلوت آنست و دوستان جمعند و ان یکاد بخوانید و در فراز کنید.

چنانکه پیشتر در مدخل « ماشاء الله » اشاره کردیم اعتقاد به چشم زخم که در قرآن کریم و سنت نبوی وارد است، در فرهنگ اسلامی شایع است، برای دفع آن یا آیه وان یکاد می خوانند، یا ماشاء الله می گویند، یا اسفند در آتش می ریزند و دود می کنند^{۳۲}. نیز برای حفظ و تعویذ آیه وان یکاد رابه صورت

حرز یا گردن بند در می آورند و همراه می برند

والذاریات

در تداول عامه گاه شنیده می شود که می گویند «فلانی والذاریاتش بلند شد». ظاهراً «والذاریات» را، به غلط با «زاری» فارسی همانند و هم‌ریشه می دانند. والذاریات، در قرآن کریم، کلمه اول از سوره ای است به نام: «الذاریات» از ریشه ذرو (بر وزن سرو) به معنای بادهای پراکنده کننده خاک و شاید گرده گیاهان. واو اول این کلمه واو قسم است.

هباء منثوراً

اگر کلمه بالایی در عرف عامیانه تر به کار می رود، باید گفت که این تعبیر در عرف فرهنگی تر کار برد دارد. هباء یعنی غبار، و منثوراً از ریشه نثری یعنی پراکنده، و اصطلاحاً به هیچ و پوچ، یا حاصل عملی که بر باد رفته باشد می گویند. منشأ قرآنی آن آیه ۲۳ سوره فرقان است:

«و قد مننا الی ما عملوا من عمل فجعلناه هباءً منثوراً».

و به هر عملی که کرده اند روی آوریم و آن را هیچ و پوچ گردانیم.

هل من مزید

هل من مزید، یعنی آیا باز هم هست؟ آیا بیشتر از این هم هست. در عرف فارسی نظیر این عبارت شنیده می شود که می گویند «فلانی صد میلیون پول روی پول گذاشته، باز هم هل من مزید می طلبد.» منشأ قرآنی این عبارت، آیه ۳۰ سوره «ق» [قاف] است:

«یوم نقول لجهنم هل امتلأت و تقول هل من مزید.»

روزی که به جهنم گوئیم آیا پرشدی و گوید آیا بیش از این هم هست؟

هنیئاً مریناً

هنیئاً مریناً یعنی سازگار و خوشگوار، یعنی نوش جان. فی المثل میگویند

«بعد از آن هر چه سود بردی مال خودت، هنیئاً مریئاً» منشأ قرآنی این دو کلمه در آیه چهارم سوره نساء است.

«وَأَتَوَالِنِسَاءِ صَدَقَاتِهِنَّ نَحْلَةً فَان طَبْنَ لَكُمْ عَن شَيْءٍ مِّنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَّرِيئًا.»

و مهر [=کابین] زنان را به ایشان با خوشدلی بدهید، ولی اگر به طیب خاطر خویش، چیزی، از آن به شما بخشیدند، آن را [بپذیرید و] نوشین وگوارا بخورید.

یأجوج و مأجوج

یأجوج و مأجوج یعنی بسیار عجیب و غریب، نامأنوس و نامفهوم.

نظیر این عبارات گاه در محاوره فارسی شنیده می شود: «آنها را تماشا کردی چه ریخت یأجوج و مأجوجی داشتند» یا «مترجم از عهده بر نیامده است. کتاب را به زبان یأجوج و مأجوج ترجمه کرده است.» یأجوج و مأجوج نام قومی است که دو بار در قرآن مجید ظاهر شده است. بار اول در آیه ۹۴ سوره كهف است که به نزد ذوالقرنین شکایت می برند که قوم یأجوج و مأجوج در روی زمین فتنه و فساد برپا می کنند و نهایتاً ذوالقرنین سدی در برابر آنان می بندد و محدودشان می سازد. بار دوم در آیه ۹۶ سوره انبیاء است که از لجام گسیختگی این قوم در قیامت و این که مثل مور و ملخ از فراز هرپشته ای روان هستند، سخن گفته شده است. مفسران و مورخان یأجوج مأجوج را با چند قوم، از جمله خزران، مغولها و قبایل دیگری از چینها یا نژاد زرد تطبیق داده اند.

یاسین زیر گوش خر خواندن

یاسین [=یس] نام سوره سی و ششم قرآن است و در آغاز همان سوره آمده است. و مفسران در معنای آن اختلاف دارند. از قول ابن عباس نقل کرد اند که معنای آن را یا انسان، بر طبق لغت ولهجه طی می دانسته است. قاضی بیضاوی نیز «سین» یاسین را مخفف انیسین (مصغر انسان) شمرده است. یاسین از

شیواترین و شگرف ترین سوره های قرآن است و به «قلب القرآن» موسوم است و خواندن آن فضایل و خواص بسیار دارد. در فرهنگ لغات عامیانه جمال زاده یاسین زیر گوش خر خواندن «کنایه از کار بیحاصل کردن و رنج بیهوده درباره شخص نالایق و ناقابل بردن است. این تمثیل را گاهی مختصر می کنند و آن را یاسین خواندن می گویند^{۳۳}». و همچنین آمده است: «سر کوچه یاسین و الرحمن خواندن^{۳۴}». که، کنایه از گدایی کردن است.

۱. «امثال و حکم»، دهخدا، ج ۴/۱۹۸۳، امیرکبیر.
۲. برای نمونه های دیگر به تذکره هفت آسمان، منقول در لغت نامه دهخدا، مراجعه کنید.
۳. «امثال و حکم»، دهخدا، ج ۱/۱۶۲. نیست پوشیده از قلیل و کثیر - نز نقیر ایچ چیز نز قطمیر.
۴. «لسان التنزیل».
۵. «سوره نساء»، آیه ۵۳ و ۱۲۴.
۶. «سوره فاطر»، آیه ۱۳.
۷. «سوره کهف»، آیه ۲۳ و ۲۴؛ «سوره یوسف»، آیه ۹۹؛ «سوره قصص»، آیه ۲۷؛ «سوره صافات»، آیه ۱۰۲؛ «سوره فتح»، آیه ۲۷.
۸. «سیرت رسول الله»، ترجمه و انشای رفیع الدین اسحق بن محمد همدانی قاضی ابر قوه، با مقدمه و تصحیح دکتر اصغر مهدوی، ج ۱/۲۷۹، خوارزمی، تهران.
۹. «سوره لقمان»، آیه ۱۹.
۱۰. «سوره اسراء»، آیه ۱۱۰؛ «سوره نساء»، آیه ۱۴۸؛ «سوره حجرات»، آیه ۲-۳.
۱۱. «سوره کهف»، آیه ۴۶.
۱۲. «سوره مریم»، آیه ۷۶.
۱۳. «سوره بقره»، آیه ۶۷ به بعد.
۱۴. «سوره نساء»، آیه ۱۴۵.

۱۵. «امثال و حکم»، ج ۱/ ۵۴۰.
۱۶. «سوره اعراف»، آیه ۵۴.
۱۷. «سوره مؤمنون»، آیه ۱۴.
۱۸. «امثال و حکم»، ج ۲/ ۵۷۴.
۱۹. «سوره نساء»، آیه ۴۰؛ «سوره یونس»، آیه ۶۱؛ «سوره سبأ»، آیه ۲۲ و ۲۳؛ «سوره زلزله»، آیه ۷-۸.
۲۰. «سوره انعام»، آیه ۵۹.
۲۱. «لغت نامه دهخدا».
۲۲. «سوره فتح»، آیه ۱۱.
۲۳. «سوره نور»، آیه ۲۶.
۲۴. «سوره نور»، آیه ۲۶.
۲۵. از جمله: «سوره اعراف»، آیه ۵۴؛ «سوره غافر»، آیه ۶۴.
۲۶. «سوره بقره»، آیه ۱۱۷، «سوره آل عمران»، آیه ۴۷ و ۵۹؛ «سوره انعام»، آیه ۷۳؛ «سوره نحل»، آیه ۴۰؛ «سوره مریم»، آیه ۳۵؛ «سوره یس»، آیه ۸۲؛ «سوره غافر»، آیه ۶۸.
۲۷. «سوره نحل»، آیه ۴۰.
۲۸. «سوره کهف»، آیه ۳۹.
۲۹. «سوره ق»، آیه ۵ و ۲۵؛ «سوره قلم»، آیه ۱۲.
۳۰. «تفسیر ابوالفتوح رازی»، ذیل آیه شریفه «و علم الانسان ومطالعات فریبگی».
۳۱. «دیوان سنایی»، ۱۱۳۴/۵.
۳۲. «برای تفصیل درباره چشم زخم، ر. ک: «جهان غیب و غیب جهان»، بهاء الدین خرمشاهی، مؤسسه کیهان؛ «حافظ نامه»، بهاء الدین خرمشاهی/ ۹۰۶-۹۰۹.
۳۳. «لغت نامه دهخدا».
۳۴. «همان مدرک».